



مقدمه

روزی که ستاره فروزان اسلام در سرزمین «مدینه» درخشید، ملت یهود بیش از قریش، عداوت پیامبر و مسلمانان را به دل گرفتند، و با تمام دسیسه ها و قوای خود، بر کوبیدن آن کمر بستند.

یهودیانی که در مدینه و اطراف آن سکونت داشتند، به سرنوشت شومی که نتیجه مستقیم اعمال و حرکات ناشایسته خود آنها بود، دچار شدند. گروهی از آنها اعدام و برخی مانند قبیله های «بنی قین قاع» و «بنی النضیر»، از سرزمین مدینه رانده شدند و در «خیبر» و «وادی القری» و یا «اذرعات شام» سکونت گزیدند.

جلگه وسیع حاصلخیزی را که در شمال مدینه، به فاصله سی دو فرسنگی آن قرار دارد، «وادی خیبر» می نامند و پیش از بعثت پیامبر، ملت یهود برای سکونت و حفاظت خویش در آن نقطه، دژهای هفتگانه محکمی ساخته بودند. از آنجا که آب و خاک این منطقه برای کشاورزی آمادگی کاملی داشت، ساکنان آنجا در امور زراعت و جمع ثروت و تهیه سلاح و طرز دفاع، مهارت کاملی پیدا کرده بودند، و آمار جمعیت آنها بالغ بر بیست هزار بود، و در میان آنها مردان جنگاور و دلیر فراوان به چشم می خورد. (1)

جرم بزرگی که یهودیان خیبر داشتند، این بود که تمام قبائل عرب را برای کوبیدن حکومت اسلام تشویق کردند، و سپاه شرک با کمک مالی یهودان خیبر، در یک روز از نقاط مختلف عربستان حرکت کرده خود را به پشت مدینه رسانیدند. در نتیجه، جنگ احزاب که شرح آن را خواندید، رخ داد، و سپاه مهاجم با تدابیر پیامبر و جانفشانی یاران او، پس از یکماه توقف در پشت خندق، متفرق شدند و به وطن خود - از آن جمله یهودان خیبر به خیبر - بازگشتند و مرکز اسلام آرامش خود را بازیافت.

ناجوانمردی یهود خیبر، پیامبر را بر آن داشت که این کانون خطر را برچیند، و همه آنها را خلع سلاح کند. زیرا بیم آن می رفت که این ملت لجوج و ماجراجو، بار دیگر با صرف هزینه های سنگین، بت پرستان عرب را بر ضد مسلمانان برانگیزند، و صحنه نبرد احزاب بار دیگر تکرار شود. بخصوص که تعصب یهود نسبت به آئین خود، بیش از علاقه مردم قریش به بت پرستی بود، و برای همین تعصب کور بود که هزار مشرک اسلام می آورد، ولی یک

یهودی حاضر نبود دست از کیش خود بردارد!

عامل دیگری که پیامبر را مصمم ساخت قدرت خیبریان را در هم شکند، و همه آنها را خلع سلاح نماید و حرکات آنان را زیر نظر افسران خویش قرار دهد، این بود که او با ملوک و سلاطین و رؤساء جهان مکاتبه نموده و همه آنها را با لحن قاطع به اسلام دعوت کرده بود. در این صورت هیچ بعید نبود که ملت یهود آلت دست کسری و قیصر شوند و با کمک این دو امپراتور، برای گرفتن انتقام، کمر ببندند، و نهضت اسلامی را در نطفه خفه سازند و یا خود امپراتوران را بر ضد اسلام بشورانند، چنانکه مشرکان را بر ضد اسلام جوان شورانیدند. خصوصا که در آن زمان ملت یهود در جنگهای ایران و روم، با یکی از دو امپراتور همکاری داشت. از اینرو، پیامبر لازم دید، که هر چه زودتر این آتش خطر را برای ابد خاموش سازد.

بهترین موقعیت برای این کار همین موقع بود. زیرا، فکر پیامبر با بستن پیمان حدیبیه، از ناحیه جنوب (قریش) آسوده بود. وی می دانست که اگر دست به ترکیب تشکیلات یهود بزند، قریش دست کمک به سوی یهود دراز نخواهد کرد و برای جلوگیری از کمک کردن سائر قبائل شمال، مانند تیره های «غطفان» که همکار و دوست خیبریان در جنگ احزاب بودند، نقشه ای داشت که بعدا خواهیم گفت.

روی این انگیزه ها، پیامبر گرامی فرمان داد که مسلمانان برای تسخیر آخرین مراکز یهود در سرزمین عربستان، آماده شوند و فرمود: فقط کسانی می توانند افتخار شرکت درین نبرد را بدست آورند که در صلح «حدیبیه» حضور داشته اند، و غیر آنان می توانند بعنوان داوطلب شرکت کنند، ولی از غنائم سهمی نخواهند داشت. پیامبر «غیله لیثی» را جانشین خود در مدینه قرار داد، و پرچم سفیدی به دست علی (علیه السلام) داد و فرمان حرکت صادر نمود. برای اینکه کاروان آنها زودتر به مقصد برسد، اجازه داد که «عامر بن اکوع»، ساریان آن حضرت، موقع راندن شتران سرود (حدا) بخواند. او اشعار زیر را که متن آن را در پاورقی مطالعه می فرمائید، ترنم می کرد: (2)

به خدا سوگند اگر عنایات و الطاف خدا نبود، ما گمراه بودیم نه صدقه می دادیم و نه نماز می خواندیم. ما ملتی هستیم که اگر قومی بر ما ستم کنند و یا فتنه ای بر پا نمایند، ما زیر بار آنها نمی رویم. خداوندا پایداری را نصیب ما بفرما و ما را در این راه ثابت قدم گردان.

مضمون این سرودها، انگیزه این نبرد را به گونه ای روشن بیان می کند و می رساند: از آنجا که ملت یهود بر ما ستم نموده و آتش فتنه را در آستانه خانه ما روشن ساخته اند، ما برای خاموش ساختن این کانون، رنج سفر را بر خود هموار نموده ایم.

مضامین سرود، آنچنان پیامبر را راضی و مسرور ساخت که آن حضرت درباره «عامر» دعا فرمود. اتفاقا «عامر»، در این جنگ شربت شهادت نوشید.

پیامبر، به هنگام حرکت دادن سپاه اسلام، توجه خاصی به شیوه استتار نظامی داشت. او علاقمند بود که کسی از مقصد وی آگاه نشود تا دشمن را غافلگیر نموده و قبل از هرگونه اقدامی، محوطه آنها را محاصره نماید. علاوه بر این، متحدان دشمن تصور کنند، که مقصد پیامبر بسوی آنها است، و برای احتیاط در خانه های خود بمانند، و به یکدیگر نپیوندند.

شاید گروهی تصور کردند که منظور پیامبر از این راه پیمائی بسوی شمال، سرکوبی قبائل «غطفان» و «فزاره» - که همدستان یهود در جنگ احزاب بودند - می باشد. پیامبر، وقتی به بیابان «رجیع» رسید، محور حرکت ستون را به سوی خیبر قرار داد، و بدین وسیله ارتباط این دو متحد را از هم گسست، و از اینکه قبائل مزبور به یهودان خیبر کمک کنند، جلوگیری نمود. با اینکه محاصره خیبر قریب یک ماه طول کشید، با این حال، قبائل مزبور نتوانستند

متحدان خود را یاری نمایند. (3)

رهبر بزرگ اسلام با هزار و ششصد سرباز - که دویست سوار نظام در میان آنها بود - به سوی خیبر پیشروی کرد. (4)

هنگامی که به سرزمین خیبر نزدیک شد، دعای زیر را که حاکی از نیت پاک او ست خواند: بارالها! توئی خدای آسمانها و آنچه زیر آنها قرار گرفته، و خدای زمین و آنچه بر آن سنگینی افکنده. من از تو خوبی این آبادی و خوبی اهل آن و آنچه در آن هست، می خواهم و از بدیهای آن و بدی آنچه در آن قرار گرفته، به تو پناه می برم. (5)

این دعا در حال تضرع، آن هم در برابر هزار و ششصد سرباز دلیر که هر کدام کانون سوزانی از عشق و شور به جنگ و نبرد بودند، حاکمیت که او به منظور کشورگشائی، و توسعه طلبی و انتقام جوئی پا به این سرزمین گذاشته است. او برای این آمده است که این کانون خطر را که هر لحظه ممکن است، پایگاهی برای مشرکان بت پرست، قرار بگیرد، در هم بکوبد، تا نهضت اسلامی از این ناحیه تهدید نشود. شما خواننده گرامی، خواهید دید که پیامبر پس از فتح دژها و خلع سلاح، اراضی و مزارع آنها را به خود آنها واگذار نمود، و تنها به اخذ «جزیه» در برابر حفظ جان و مال آنها، اکتفاء کرد.

نقاط حساس و راه ها شبانه اشغال می شود

دژهای هفتگانه «خیبر»، هر کدام نام مخصوصی داشتند و نامهای آنها به قرار زیر بود: ناعم، قموص، کتیبه، نسطاة، شق، وطیح، سلالم. برخی از این دژها گاهی به یکی از سران آن دژ منسوب می شد، مثلاً می گفتند: دژ «مرحب» و..

همچنین، برای حفاظت و کنترل اخبار خارج دژ، در کنار هر دژی، برج مراقبت ساخته شده بود، تا نگهبانان برجها، جریان خارج قلعه را به داخل گزارش دهند، و طرز ساختمان برج و دژ طوری بود، که ساکنان آنها بر بیرون قلعه کاملاً مسلط بودند و با منجنیق و غیره می توانستند دشمن را سنبازان کنند. (6) در میان این جمعیت بیست هزاری، دو هزار مرد جنگی و دلاور بود که فکر آنها از نظر آب و ذخائر غذائی کاملاً آسوده بود، و در انبارها، ذخایر زیادی داشتند. این دژها آنچنان محکم و آهنین بودند که سوراخ کردن آنها امکان نداشت، و کسانی که می خواستند خود را به نزدیکی دژ برسانند، با پرتاب سنگ مجروح و یا کشته می شدند. این دژها سنگرهای محکمی برای جنگاوران یهود به شمار می رفت.

مسلمانان، که در برابر چنین دشمن مجهز و نیرومندی قرار گرفته بودند، باید در تسخیر این دژها از هنرنمائی نظامی و تاکتیکیهای جنگی حداکثر استفاده را بنمایند. نخستین کاری که انجام گرفت، این بود که شبانه تمام نقاط حساس و راهها، به وسیله سربازان اسلام اشغال گردید. اینکار بقدری مخفیانه و در عین حال سریع انجام گرفت، که نگهبانان برجها نیز از این کار آگاهی نیافتند. صبحگاهان که کشاورزان «خیبر»، با لوازم کشاورزی از قلعه ها بیرون آمدند، چشمهای آنها به سربازان دلیر و مجاهد اسلام افتاد، که در پرتو قدرت ایمان و بازوان نیرومند و سلاحهای برنده، تمام راهها را به روی آنها بسته اند، که اگر قدمی فراتر بگذارند، فوراً دستگیر خواهند شد. این منظره آنچنان آنها را خائف و مرعوب ساخت، که بی اختیار پا به فرار گذاردند، و همگی گفتند که: محمد با

سربازانش اینجاست و فوراً درهای دژها را سخت بسته و در داخل دژها شورای جنگی تشکیل گردید. وقتی چشم پیامبر به لوازم تخریبی مانند بیل و کلنگ افتاد، آن را به فال نیک گرفت و برای تقویت روحیه سربازان اسلام فرمود: «اللّٰه اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرين»: «ویران باد خیبر! وقتی بر قومی فرود آئیم چه قدر بد است روزگار بیم داده شدگان». نتیجه شورا این بود که زنان و کودکان را در یکی از دژها، و ذخائر غذایی را در دژ دیگر جای دهند و دلیران و جنگاوران هر قلعه با سنگ و تیر از بالا دفاع کنند و قهرمانان هر دژ در مواقع خاصی از دژ بیرون آیند و در بیرون دژ با دلیران اسلام بجنگند. دلاوران یهود از این نقشه تا آخر نبرد دست برنداشته، از این جهت، توانستند مدت یک ماه در برابر ارتش نیرومند اسلام مقاومت کنند، به طوریکه گاهی برای تسخیر یک دژ ده روز تلاش انجام می گرفت و نتیجه ای به دست نمی آمد.

سنگرهای یهود فرو می ریزد

نقطه ای را که از نظر اصول نظامی چندان حائز اهمیت نبود، و سربازان یهود کاملاً بر آنجا تسلط داشتند، و حاجب و مانعی از هدف گیری و تیراندازی دشمن و سنگباران کردن مرکز اردوی اسلام نبود. روی این جهت، یکی از دلاوران کارآزموده اسلام، به نام «حباب بن منذر»، حضور پیامبر رسید و چنین گفت: اگر شما به فرمان خدا در این نقطه فرود آمده اید، من کوچکترین اعتراضی بر این مطلب ندارم. زیرا دستور خداوند بالاتر از هرگونه نظر و پیش بینی ما است، ولی اگر فرود در این نقطه یک امر عرفی و عادی است، بطوری که افسران می توانند در آن اظهار نظر کنند، در این صورت ناچارم بگویم که این نقطه، چشم انداز دشمن است، و در نزدیکی دژ «نسطاة» قرار گرفته، و تیراندازان دژ بر اثر نبودن نخل و خانه، می توانند قلب لشکر را هدف گیری کنند.

پیامبر با استفاده از یکی از اصول بزرگ اسلام (اصل مشاوره) و احترام به افکار دیگران چنین فرمود: اگر شما نقطه بهتری را معرفی نمائید، آنجا را اردوگاه خود قرار می دهیم. «حباب»، پس از بررسی اراضی خیبر، نقطه ای را تعیین نمود، که در پشت نخل ها قرار گرفته بود. در نتیجه، ستاد جنگ به آنجا انتقال یافت، و در طول مدت تسخیر خیبر، هر روز افسران و پیامبر از آنجا بسوی دژها می آمدند و شبانگاه به ستاد ارتش باز می گشتند. (7)

درباره جزئیات نبرد خیبر نمی توان نظر قاطع ابراز کرد، ولی از مجموع کتابهای تاریخ و سیره چنین استفاده می شود که سربازان اسلام، دژها را یک یک محاصره می کردند، و کوشش می نمودند که ارتباط دژ محاصره شده را از دژهای دیگر قطع نمایند، و پس از گشودن آن دژ، به محاصره دژ دیگر می پرداختند. دژهایی که با یکدیگر ارتباط زیرزمینی داشتند و یا رزمندگان و دلاوران آنها به دفاع سرسختانه برمی خاستند، گشودن آنها به کندی صورت می گرفت، ولی دژهایی که رعب و ترس بر فرماندهان آنها مستولی گشته، و یا روابط آنها با خارج به کلی بریده شده بود، تسلط بر آنها به آسانی انجام می گرفت و قتل و خونریزی کمتر اتفاق می افتاد و کار به سرعت زیاد پیش می رفت.

به عقیده گروهی از تاریخ نویسان، نخستین دژی که از خیبر پس از رنجهای فراوان، به دست ارتش اسلام افتاد، دژ «ناعم» بود. گشودن این دژ به قیمت کشته شدن یکی از سرداران بزرگ اسلام، به نام «محمود بن مسلمة انصاری» و زخمی گشتن پنجاه تن از سربازان اسلام تمام شد. افسر مزبور به وسیله سنگ بزرگی که از بالا پرتاب

کرده بودند، کشته شد، و همان لحظه جان سپرد و بنا به نقل ابن اثیر، در «اسد الغابه» (8) پس از سه روز جان سپرد و پنجاه سرباز زخمی برای پانسمان به نقطه ای که در لشکرگاه برای اینکار اختصاص داده شده بود، انتقال یافتند و همگی پانسمان شدند. (9) همچنین، دسته ای از زنان «بنی الغفار» که به اجازه پیامبر به خیبر آمده بودند، در یاری مسلمانان، و پانسمان مجروحان و سائر خدماتی که برای زن در اردوگاه مشروع بود، فداکاری و جانبازی عجیبی از خود نشان می دادند. (10)

شورای نظامی تصویب نمود که پس از فتح دژ «ناعم»، سربازان متوجه قلعه «قموص» شوند و ریاست این دژ با فرزندان «ابی الحقیق» بود. این دژ با فداکاری سربازان اسلام گشوده شد، و «صفیه»، دختر «حیی بن اخطب» که بعدها در ردیف زنان پیامبر قرار گرفت، اسیر گردید.

این دو پیروزی بزرگ روحیه سربازان اسلام را تقویت کرد، و رعب و وحشت بر قلوب یهودیان مستولی گشت. ولی مسلمانان از نظر مواد غذائی در مضیقه عجیبی قرار گرفته بودند، بطوری که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی از حیوانات که خوردن آنها مکروه است استفاده می نمودند. و دژی که مواد غذائی فراوانی در آنجا بود، هنوز به دست مسلمانان نیافتاده بود.

پرهیزکاری در عین گرفتاری

در این حالت که گرسنگی شدید، بر مسلمانان مستولی گردیده بود و آنان با خوردن گوشت حیواناتی که خوردن آنها مکروه است، گرسنگی را برطرف می کردند، چوپان سیاه چهره ای که برای یهودیان گله داری می کرد، حضور پیامبر شرفیاب گردید و درخواست نمود که حقیقت اسلام را بر او عرضه بدارد. او در همان جلسه بر اثر سخنان نافذ پیامبر ایمان آورد، و گفت: این گوسفندان همگی در دست من امانت است، و اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفندان بریده شد، تکلیف من چیست؟!

پیامبر در برابر دیدگان صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: «در آئین ما خیانت به امانت یکی از بزرگترین جرمها است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی». او

دستور پیامبر را اطاعت نمود و بلافاصله در جنگ شرکت کرد و در راه اسلام جام شهادت نوشید. (11)

آری، پیامبر نه تنها در دوران جوانی، لقب «امین» گرفته بود، بلکه در تمام حالات امین و درستکار بود. در تمام دوران محاصره، رفت و آمد گله های قلعه، در صبح و عصر، کاملاً آزاد بود، و یک نفر از مسلمانان در فکر ربودن گوسفندان دشمن نبود. زیرا آنان در پرتو تعالیم عالی رهبر خود، امین و درستکار بار آمده بودند. تنها یک روز که گرسنگی شدیدی بر همه آنها غالب گردیده بود، دستور داد، دو راس گوسفند از گله بگیرند، و باقیمانده را رها کنند، تا آزادانه وارد دژ شوند، و اگر اضطراب شدید در کار نبود، هرگز دست به چنین کار نمیزد. از اینرو، هر موقع شکایت سربازان خود را از گرسنگی می شنید، دست به دعا بلند می کرد و می گفت: بارالها! دژی که مرکز غذا

است، به روی سربازان بگشا و هرگز اجازه نمی داد، بدون فتح و پیروزی به اموال مردم دستبرد زند. (12)

با در نظر گرفتن این مراتب، غرض ورزی گروهی از خاورشناسان تاریخ معاصر روشن می گردد. آنان برای کوچک کردن اهداف عالی اسلام، سعی می کنند اثبات کنند که نبردهای اسلام برای غارتگری و گردآوردن غنائم بوده و

سربازان اسلام در موقع جنگ و نبرد خود را ملزم به اجراء اصول عدالت نمی دانسته اند. ولی جریان فوق و امثال آن که در صفحات تاریخ ثبت گردیده است، گواه گویایی بر دروغ پردازی آنان می باشد. زیرا پیامبر در سخت ترین لحظات، لحظاتی که سربازان فداکار وی با مرگ و گرسنگی دست به گریبان بودند، اجازه نمی دهد چوپان گله به صاحبان یهودی خود خیانت ورزد، در صورتی که می توانست همه آنها را یکجا مصادره کند.

دژها یکی پس از دیگری گشوده می شود

پس از فتح قلعه های مزبور، سپاهیان اسلام به طرف دژهای «وطیح» و «سلالم» یورش آوردند. ولی مسلمانان با مقاومت سرسختانه یهود، در بیرون قلعه روبرو شدند. از اینرو، سربازان دلیر اسلام با جانبازی و فداکاری و دادن تلفات سنگین - که سیره نویس بزرگ اسلام «ابن هشام» آنها را در ستون مخصوص گرد آورده است - نتوانستند پیروز شوند و بیش از ده روز با جنگاوران یهود، دست و پنجه نرم کرده، و هر روز بدون نتیجه به لشکرگاه باز می گشتند.

در یکی از روزها، «ابی بکر» مامور فتح گردید و با پرچم سفید تا لب دژ آمد. مسلمانان نیز به فرماندهی او حرکت کردند، ولی پس از مدتی بدون نتیجه بازگشتند و فرمانده و سپاه هر کدام گناه را به گردن یکدیگر انداخته و همدیگر را به فرار متهم نمودند.

روز دیگر فرماندهی لشکر به عهده «عمر» واگذار شد. او نیز داستان دوست خود را تکرار نمود و بنا به نقل طبری، (13) پس از بازگشت از صحنه نبرد، با توصیف دلآوری و شجاعت فوق العاده رئیس دژ «مرحب»، یاران پیامبر را مرعوب می ساخت. این وضع، پیامبر و سرداران اسلام را سخت ناراحت کرده بود. در این لحظات پیامبر، افسران و دلاوران ارتش را گرد آورد، و جمله ارزنده زیر را که در صفحات تاریخ ضبط است، فرمود: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ عِدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، (وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ لَيْسَ بِفَرَّارٍ»؛ (14)

این پرچم را فردا به دست کسی می دهم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر او را دوست می دارند و خداوند این دژ را به دست او می گشاید. او مردیست که هرگز پشت به دشمن نکرده و از صحنه نبرد فرار نمی کند و بنا به نقل طبرسی و حلبی چنین فرمود: کرار غیر فرار، یعنی به سوی دشمن حمله کرده، و هرگز فرار نمی کند. (15)

این جمله که حاکی از فضیلت و برتری معنوی و شهامت آن سرداری است که مقدر بود فتح و پیروزی به دست او صورت بگیرد، غریبوی از شادی توام با اضطراب و دلهره در میان ارتش و سرداران سپاه برانگیخت. هر فردی آرزو می کرد (16) که این مدال بزرگ نظامی نصیب وی گردد، و این قرعه به نام او افتد. سیاهی شب همه جا را فرا گرفت. سربازان اسلام به خوابگاه خود رفتند.

نگهبانان در مواضع مرتفع، مراقب اوضاع دشمن بودند. آفتاب با طلوع خود، سینه افق را شکافت، خورشید با اشعه طلائی خود دشت و دمن را روشن ساخت. سرداران گرد پیامبر آمده و دو سردار شکست خورده، با گردنهای کشیده متوجه دستور پیامبر شده و می خواستند هر چه زودتر بفهمند که این پرچم پرافتخار به دست چه کسی داده خواهد شد. (17)

سکوت پرانتظار مردم، با جمله پیامبر که فرمود: «علی کجا است؟!»، درهم شکست. در پاسخ او گفته شد که او دچار درد چشم است، و در گوشه ای استراحت نموده است. پیامبر فرمود او را بیاورید. طبری می گوید: علی را بر شتر سوار نموده و در برابر خیمه پیامبر فرود آوردند. این جمله حاکی است که عارضه چشم به قدری سخت بوده که سردار را از پای درآورده بود. پیامبر دستی بر دیدگان او کشید، و در حق او دعا نمود. این عمل و آن دعا، مانند دم مسیحائی، آنچنان اثر نیک در دیدگان او گذارد که سردار نامی اسلام تا پایان عمر به درد چشم مبتلا نگردید. پیامبر به علی دستور پیشروی داد. همچنین، یادآور شد که قبل از جنگ نمایندگانی را بسوی سران دژ اعزام بدارد و آنها را به آئین اسلام دعوت نماید. اگر آن را نپذیرفتند، آنها را به وظایف خویش تحت لوای حکومت اسلام آشنا سازد که باید خلع سلاح شوند و با پرداخت جزیه در سایه حکومت اسلامی آزادانه زندگی کنند. (18) و اگر به هیچ کدام گردن نهند، با آنان بجنگد. جمله زیر، آخرین جمله ای بود که مقام فرماندهی بدرقه راه علی ساخت و گفت: «لَنْ لَّنْ يَهْدِيَّ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمُرُ النَّعَمِ»؛ هرگاه خداوند یک فرد را به وسیله تو هدایت کند، بهتر از این است که شتران سرخ موی مال تو باشد و آنها را در راه خدا صرف کنی. (19) آری، پیامبر عالیقدر در بحبوحه جنگ، باز در فکر راهنمایی مردم بوده و همین، می رساند که تمام این نبردها برای هدایت مردم بوده است.

پیروزی بزرگ در خیبر

هنگامی که امیرمؤمنان (علیه السلام)، از ناحیه پیامبر مامور شد که دژهای «وطیح» و «سلالم» را بگشاید (دژهایی که دو فرمانده قبلی موفق به گشودن آنها نشده بودند، و با فرار خود ضربه جبران ناپذیری بر حیثیت ارتش اسلام زده بودند) زره محکمی بر تن کرد و شمشیر مخصوص خود، «ذو الفقار» را حمایل نموده، «هروله» کنان و با شهادت خاصی که شایسته قهرمانان ویژه میدانهای جنگی است، بسوی دژ حرکت کرد و پرچم اسلام را که پیامبر به دست او داده بود، در نزدیکی خیبر بر زمین نصب نمود. در این لحظه در خیبر باز گردید، و دلاوران یهود از آن بیرون ریختند. نخست برادر «مرحب» به نام «حارث»، جلو آمد هیبت نعره او آنچنان مهیب بود که سربازانی که پشت سر علی (علیه السلام) بودند، بی اختیار عقب رفتند، ولی علی مانند کوه پای بر جا ماند. لحظه ای نگذشت که جسد مجروح «حارث»، به روی خاک افتاد و جان سپرد. مرگ برادر، «مرحب» را سخت غمگین و متاثر ساخت. او برای گرفتن انتقام برادر در حالی که غرق سلاح بود، و زره یمانی بر تن و کلاهی که از سنگ مخصوص تراشیده بود بر سر داشت، در حالی که «کلاه خود» را روی آن قرار داده بود، جلو آمد و به رسم قهرمانان عرب رجز زیر را می خواند:

«قد علمت خیبر انی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب»

در و دیوار خیبر گواهی می دهد که من مرحبم، قهرمانی کارآزموده و مجهز با سلاح جنگی هستم.

«ان غلب الدهر فانی اغلب و القرن عندي بالدماء مخضب» (20)

اگر روزگار پیروز است، من نیز پیروزم، قهرمانانی که در صحنه های جنگ با من روبرو می شوند، با خون خویشتن رنگین می گردند.

علی نیز رجزی در برابر او سرود، و شخصیت نظامی و نیروی بازوان خود را به رخ دشمن کشید و چنین گفت: «انا الذی سمتنی امی حیدرة ضرغام آجام و لیث قسورة»

من همان کسی هستم که مادرم مرا حیدر (شیر) خوانده، مرد دلاور و شیر بیشه ها هستم.

«عبل الذراعین غلیظ القصره کلیث غابات کریه المنظره»

بازوان قوی و گردن نیرومند دارم، در میدان نبرد مانند شیر بیشه ها صاحب منظری مهیب هستم.

رجزهای دو قهرمان پایان یافت. صدای ضربات شمشیر و نیزه های دو قهرمان اسلام و یهود، وحشت عجیبی در دل ناظران پدید آورد. ناگهان شمشیر برنده و کوبنده قهرمان اسلام، بر فرق مرحب فرود آمد و سپر و کلاه خود و سنگ و سر را تا دندان دو نیم ساخت. این ضربت آنچنان سهمگین بود که برخی از دلاوران یهود که پشت سر مرحب ایستاده بودند، پا به فرار گذارده به دژ پناهنده شدند. و عده ای که فرار نکردند، با علی تن به تن جنگیده و کشته شدند. علی یهودیان فراری را تا در حصار تعقیب نمود. در این کشمکش، یکنفر از جنگجویان یهود با شمشیر بر سپر علی زد و سپر از دست وی افتاد. علی فوراً متوجه در دژ گردید، و آن را از جای خود کند، و تا پایان کارزار به جای سپر به کار برد. پس از آنکه آن را بروی زمین افکند، هشت نفر از نیرومندترین سربازان اسلام از آنجمله ابو رافع، سعی کردند که آن را از این رو به آن رو کنند، نتوانستند. (21) در نتیجه قلعه ای که مسلمانان ده روز پشت آن معطل شده بودند، در مدت کوتاهی گشوده شد.

یعقوبی، در تاریخ خود (22) می نویسد: در حصار از سنگ و طول آن چهار ذرع و پهنای آن دو ذرع بود. شیخ مفید، در ارشاد (23) به سند خاصی از امیر مؤمنان، سرگذشت کندن در خیبر را چنین نقل می کند: من در خیبر را کنده به جای سپر به کار بردم و پس از پایان نبرد آن را مانند پل به روی خندق که یهودیان کنده بودند، قرار دادم. سپس آن را میان خندق پرتاب کردم مردی پرسید آیا سنگینی آن را احساس نمودی؟ گفتم به همان اندازه سنگینی که از سپر خود احساس می کردم.

نویسندگان سیره مطالب شگفت انگیزی درباره کندن باب خیبر و خصوصیات آن و رشادت های علی (علیه السلام) که در فتح این دژ انجام داده، نوشته اند. این حوادث، هرگز با قدرتهای معمولی بشری وفق نمی دهد. امیرمؤمنان، خود در این باره توضیح داده و شک و تردید را از بین برده است. آن حضرت در پاسخ شخصی چنین فرمود: «ما قَلَعْنَاهَا بِقُوَّةٍ بَشَرِيَّةٍ وَ لَكِنْ قَلَعْنَاهَا بِقُوَّةِ إِلَهِيَّةٍ وَ نَفْسٍ بِلِقَاءِ رَبِّهَا مُطْمَئِنَّةٌ رَضِيَّةٌ» (24) یعنی من هرگز آن در را با نیروی بشری از جای نكندم، بلکه در پرتو نیروی خداداد و با ایمانی راسخ به روز باز پسین این کار را انجام دادم.

تحریف حقایق

اگر از حق نگذریم، باید بگوئیم «ابن هشام»، در سیره خود و «ابو جعفر طبری»، در تاریخ خویش، مشروح مبارزه علی (علیه السلام) را در خیبر آورده و جزئیات جریان را مو به مو تشریح نموده اند، ولی در پایان بحث احتمال موهومی را - که قتل مرحب وسیله محمد بن مسلمه بود - ذکر کرده و می گویند:

برخی معتقدند که مرحب، به وسیله محمد بن مسلمه کشته شد، زیرا او برای گرفتن انتقام برادر خود که در فتح دژ «ناعم» وسیله یهودیان کشته شده بود، از طرف پیامبر ماموریت یافت، و در این کار نیز موفق گردید. این

احتمال آن چنان بی پایه است که هرگز با تاریخ مسلم و متواتر اسلام نمی تواند برابری کند. علاوه بر این، این افسانه تاریخی یک سلسله اشکالاتی دارد که از نظر خوانندگان می گذرانیم:

1- طبری و ابن هشام، این افسانه تاریخی را از صحابی بزرگ جابر بن عبد الله نقل کرده اند (25) و ناقل این داستان این مطلب خلاف را از زبان این مرد بزرگ نقل کرده، در صورتی که جابر در تمام غزوات افتخار رکاب پیامبر را داشته، جز در این غزوه، که توفیق شرکت در آن را نیافت.

2- محمد بن مسلمه آن چنان شجاع و دلور نبود که فاتح خیبر گردد و در طول تاریخ خود، نمونه بارزی از شجاعت ندارد تنها او در سال سوم هجرت، از طرف پیامبر مامور شد کعب بن الاشرف یهودی را - که پس از جنگ بدر، مشرکان را برای تجدید جنگ با مسلمانان تحریک می کرد - به قتل برساند. او از ترس، سه شبانه روز آب و غذا نخورد، و وحشت او مورد اعتراض پیامبر قرار گرفت، و او در پاسخ گفت: نمی دانم آیا در این قسمت موفقیت به دست خواهم آورد یا نه؟ پیامبر پس از مشاهده این وضع، چهار نفر همراه او فرستاد که با کمک آنها شر کعب را که خواهان تجدید جنگ میان مسلمانان و مشرکان بود، قطع کند. آنان در نیمه شب با نقشه خاصی، دشمن خدا را کشتند، ولی محمد بن مسلمه از کثرت ترس و وحشت، یکی از یاران خود را مجروح ساخت. (26) بطور مسلم، صاحب چنین روحیه ای نمی تواند دلاوران خیبر را عقب زند.

3- فاتح خیبر نه تنها با مرحب دست و پنجه نرم کرد و او را مقتول ساخت، بلکه پس از کشته شدن مرحب، عده ای فرار کرده و عده دیگر یک یک به میدان نبرد آمده و تن به تن با او نبرد کرده اند. اینک نام دلاوران یهود که پس از کشته شدن مرحب با علی به جنگ برخاسته اند:

1- داود بن قابوس 2- ربیع بن ابی الحقیق 3- ابو البائت 4- مرة بن مروان 5- یاسر خیبری 6- ضجیح خیبری.

همه این شش تن، از ابطال و دلاوران یهود در بیرون خیبر بودند و بزرگترین سد و مانع در برابر گشودن دژهای دشمن شمرده می شدند. اینان در حالی که رجز می خواندند و مبارز می طلبیدند، به دست قهرمان بزرگ اسلام امیرمؤمنان از پای درآمدند. داوری کنید آیا با این وضع فاتح خیبر و کشنده مرحب کیست؟ اگر کشنده مرحب، محمد بن مسلمه بود، او نمی توانست پس از کشتن مرحب بسوی لشکرگاه اسلام برگردد و وجود این دلاوران را در پشت سر مرحب نادیده بگیرد بلکه باید با اینها نبرد کند، در صورتی که به اتفاق تمام تواریخ این افراد فقط با علی مبارزه کرده و به دست او از پای درآمدند.

4- این افسانه تاریخی با حدیث متواتری که از پیامبر نقل شده مخالف است، زیرا او درباره علی فرمود: «یفتح الله علی یدیه»، یعنی این پرچم را به دست کسی می دهم که فتح و پیروزی به دست او صورت می گیرد، و فردای آن روز پرچم فتح را به دست او سپرد. از طرف دیگر، یکی از بزرگترین موانع پیروزی، وجود مرحب خیبری بود که شجاعت او دو فرمانده اسلام را مجبور به فرار نمود. اگر کشنده مرحب، محمد بن مسلمه باشد، پیامبر باید این جمله را درباره او بفرماید نه درباره علی.

«حلبی»، سیره نویس معروف می گوید: (27) در اینکه مرحب به دست علی (علیه السلام) از پای درآمد، شکی نیست. همچنین «ابن اثیر» می گوید: سیره نویسان و محدثان علی (علیه السلام) را کشنده مرحب می دانند و روایات متواتر در این باره نقل شده است.

«طبری» در تاریخ و «ابن هشام» در سیره خود، اندکی دچار آشفتگی شده و جریان شکست و بازگشت دو فرماندهی را که پیش از علی (علیه السلام)، ماموریت فتح دژهای یهود یافته بودند، طوری نوشته اند که هرگز با مفهوم جمله ای که پیامبر اسلام درباره علی فرمود، تطبیق نمی کند.

پیامبر در این باره چنین فرمود: «و لیس بفرار»، یعنی او فرماندهی است که هرگز فرار نمی کند. مفاد و مفهوم این جمله این است که علی بسان دو فرمانده گذشته نیست و هرگز او فرار نخواهد کرد، یعنی آن دو فرمانده قبلی پا به فرار گذارده و سنگر را خالی کرده بودند. در صورتی که دو نویسنده نامبرده، این نکته را تذکر نداده اند و جریان بازگشت آنان را طوری نوشته اند که آن دو کاملاً انجام وظیفه نمودند، ولی موفق به فتح نشدند. (28)

سه نقطه درخشان در زندگی علی (علیه السلام)

در اینجا مطلب را با ذکر سه فضیلت درباره فاتح خیبر به پایان می رسانیم: روزی معاویه به سعد وقاص اعتراض نمود که چرا به علی ناسزا نمی گوئی؟ او در پاسخ وی چنین گفت: من هر موقع به یاد سه فضیلت از فضائل علی می افتم، آرزو می کنم ای کاش من یکی از این سه فضیلت را داشتم:

- 1- روزی که پیامبر او را در مدینه جانشین خود قرار داد و خود به جنگ تبوک رفت و به علی چنین گفت: تو نسبت به من همان منصب را داری که هارون نسبت به موسی داشت، جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد آمد.
- 2- روز خیبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و پیامبر او را دوست دارند. افسران و فرماندهان عالیقدر اسلام در آرزوی نیل به چنین مقامی بودند. فردای آن روز، پیامبر علی را خواست و پرچم را به او داد و خدا در پرتو جانبازی علی پیروزی بزرگی نصیب ما نمود.
- 3- روزی که قرار شد پیامبر با سران نجران به مباحله بپردازد، پیامبر دست علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفت و گفت: «اللهم هؤلاء اهلی». (29)

عوامل پیروزی

دژهای خیبر فتح شد و یهودیان با شرایط خاصی در برابر ارتش اسلام سر تسلیم فرود آوردند. ولی باید دید که عوامل پیروزی چه بوده است؟! و نکات برجسته این بخش همین است. پیروزی فوق العاده مسلمانان در این نبرد، در گرو عواملی بود که اکنون به طور اجمال به آنها اشاره می شود و بعداً به شرح آنها می پردازیم:

- 1- نقشه و تاکتیک نظامی.
- 2- کسب اطلاعات و تحصیل اسرار داخلی دشمن.
- 3- جانبازی و فداکاری همه جانبه امیرمؤمنان. اینک ما هر سه قسمت را مورد بررسی قرار می دهیم:

1- نقشه و تاکتیک نظامی

ارتش اسلام در نقطه ای فرود آمد، که روابط یهودیان را با دوستان آنان (قبائل غطفان) قطع نمود. به طور کلی در میان تیره های غطفان مردان شمشیرزن و بی پروا فراوان بود، و اگر آنها به کمک یهودیان شتافته و دست به دست هم داده بودند، فتح دژهای خیبر غیر ممکن بود. قبیله «غطفان»، وقتی از حرکت ارتش اسلام آگاهی یافتند، با تجهیزات کافی برای نجات متحدان خود حرکت کردند، ولی هنوز چیزی راه نپیموده بودند، که در میان آنان شایع شد که یاران محمد «ص» از یک راه انحرافی متوجه سرزمین آنها شده اند. این شایعه به قدری قوت گرفت که آنان از نیمه راه بازگشتند، و تا پایان فتح خیبر از جایگاه خود حرکت نکردند.

تاریخ نویسان، این شایعه را معلول ندای غیبی می دانند، ولی هیچ بعید نیست که این شایعه از ناحیه مسلمانان تیره های غطفان درست شده، و طراحان این شایعه مسلمانان واقعی تیره های غطفان بوده باشند که به دستور پیامبر مامور بودند در لباس کفر، میان قبائل خود به سر ببرند. آنان به قدری در طرح این نقشه ماهر بودند که نگذاشتند ستونهای تیره های «غطفان» به سوی متحدان خود حرکت نمایند، و این مطلب در جنگ احزاب سابقه دارد، زیرا در پرتو شایعه سازی یک مسلمان غطفانی، به نام «نعم بن مسعود» ارتش کفر متفرق شده و دست از حمایت یهودیان برداشتند.

2- کسب اطلاعات

پیامبر اسلام در نبردها به کسب اطلاعات اهمیت فراوان می داد، و پیش از محاصره خیبر بیست تن از پیشتازان جنگ را به سرپرستی «عباد بن بشیر»، بسوی خیبر روانه ساخت. آنان با یک نفر از یهودیان در نزدیکی خیبر روبرو شدند. عباد پس از مذاکره با او دریافت که وی از کارآگاهان یهود است. فوراً دستور داد او را دستگیر کرده به حضور پیامبر بردند. او وقتی به مرگ تهدید شد، همه اسرار یهودیان خیبر را بیرون ریخت. در نتیجه، معلوم شد که خیبریان پس از گزارش رهبر منافقان، «عبد الله بن سلول» روحیه خود را سخت باخته اند، و هنوز از قبیله غطفان کمکی به آنها نرسیده است.

نمونه دیگر از کسب اطلاعات: در ششمین شب جنگ، پاسداران ارتش اسلام یک نفر یهودی را دستگیر کرده خدمت پیامبر آوردند. پیامبر اوضاع و احوال یهودیان را از وی پرسید. وی گفت: اگر تامین جانی دارم، بگویم. او پس از اخذ «تامین» چنین گفت: امشب دلاوران خیبر از دژ «نسطاة» به دژ «شق» انتقال می یابند، تا از آنجا از خود دفاع کنند. شما ای ابا القاسم (کنیه پیامبر است) فردا دژ نسطاة را فتح می نمائی (پیامبر فرمود ان شاء الله)، در زیرزمینهای آنجا مقادیر زیادی منجنیق، ارابه جنگی، زره و شمشیر موجود است و شما می توانید با استفاده از این وسائل، دژ «شق» را سنگباران کنید. (30) پیامبر، اگرچه از این وسائل تخریبی استفاده نکرد، ولی اطلاعاتی که این فرد دستگیر شده در اختیار او گذارد، جالب بود. زیرا نقطه حمله فردا را روشن ساخت، و معلوم شد که فتح دژ «نسطاة»، نیروی بیشتری نخواهد برد و در گشودن دژ «شق»، باید احتیاط بیشتری بکار برد.

باز نمونه دیگر: در گشودن یکی از قلعه ها پس از سه روز معطلی، شخصی از یهودیان - شاید برای استخلاص

جان خود بود که - شرفیاب خدمت پیامبر گردیده و چنین گفت: اگر یک ماه در این نقطه توقف کنی، هرگز دست بر آنها نخواهی یافت، ولی من مجرای آب این قلعه را نشان می دهم، و شما می توانید آب را به روی آنها ببندید. پیامبر با بستن آب به روی دشمن موافقت نکرد، و گفت من هرگز آب را بر روی کسی نمی بندم تا از تشنگی بمیرند، ولی دستور داد برای تضعیف روحیه دشمن بطور موقت آب را ببندند. بستن آب آنچنان آنان را مرعوب ساخت، که بلافاصله پس از جنگ کوتاهی تسلیم شدند. (31)

3- فداکاری امیرمؤمنان (علیه السلام)

ما مشروح فداکاری آن حضرت را به طور اجمال نوشتیم و اکنون جمله ای از خود آن حضرت نقل می نمائیم: «ما در برابر ارتش بزرگ یهود و دژهای آهنین آنها قرار گرفتیم. دلاوران آنها هر روز از دژها بیرون آمده مبارز می طلبیدند، و گروهی را می کشتند. در این لحظه، پیامبر خدا به من دستور داد تا برخیزم و به سوی دژ بروم. من با قهرمانان آنها روبرو شدم، گروهی را کشته و گروهی را عقب راندم. آنان به دژ پناهنده شدند و در را بستند. من در دژ را کنده و تنها وارد شدم، و کسی در برابر من مقاومت نکرد و من در این راه کمکی جز خدا نداشتم». (32)

مهر و عاطفه در صحنه نبرد

هنگامی که دژ «قموص» گشوده شد، «صفیه» دختر حیی ابن اخطب با زن دیگری اسیر گردیدند. «بلال»، این دو نفر را از کنار کشتگان یهود عبور داد و خدمت پیامبر آورد. پیامبر از جریان آگاه گردید، از جای برخاست و عبا بر سر «صفیه» افکند و از او احترام کرد و برای استراحت او نقطه ای را در لشکرگاه معین کرد، سپس با لحن تند به بلال گفت: «مگر مهر و عاطفه از دل تو رخت بریسته که این دو زن را از کنار اجساد عزیزان خود عبور دادی؟ ! حتی به همین اندازه اکتفا نکرد، «صفیه» را از میان اسیران به خود اختصاص داد، و رسماً در ردیف زنان خود درآورد، و از این طریق شکست روحی او را جبران نمود. اخلاق و عواطف پیامبر اثر بسیار نیکی در روان «صفیه» گذارد، که بعدها در زمره زنان علاقمند و باوفای پیامبر درآمد، و در موقع احتضار پیامبر بیش از زنان دیگر اشگ می ریخت. (33)

کنانه بن ربیع به قتل می رسد: از موقعی که یهودیان «بنی النضیر»، از مدینه رانده شدند و در خیبر سکنی گزیدند، صندوق تعاونی مشترکی برای امور همگانی و هزینه های جنگی و پرداخت خونبهای کسانی که به دست افراد قبیله «بنی النضیر» کشته می شدند تشکیل داده بودند. گزارشهای رسیده به پیامبر حاکی بود که این اموال در اختیار «کنانه»، شوهر «صفیه» است. پیامبر «کنانه» را احضار نمود، و خواستار تعیین جایگاه این صندوق گردید. او اصل مطلب را انکار کرد و گفت هرگز از چنین امری آگاهی ندارم. دستور توقیف «کنانه» صادر گردید و قرار شد

در این باره اطلاعات بیشتری بدست آورند. تحقیقات ماموران برای پیدا کردن جای این اموال آغاز گردید. سرانجام یک نفر گفت من فکر می کنم که جای این گنج فلان نقطه خاص (خرابه) باشد، زیرا من در ایام جنگ و پس از آن، شاهد رفت و آمد زیاد «کنانه» به این نقطه بودم. پیامبر بار دیگر کنانه را خواست و گفت: می گویند جای صندوق در فلان نقطه است، اگر در آنجا گنج به دست آید، شما کشته خواهی شد. او باز خود را به بی اطلاعی زد. به دستور پیامبر حفاری در آن آغاز گردید، و گنج «بنی النضیر» به دست سربازان اسلام افتاد. اکنون باید کنانه به سزای اعمال خود برسد، او علاوه بر جرم کتمان چنین امری، یکی از افسران اسلام را ناجوانمردانه ترور کرده بود. یعنی سنگ بزرگی را غافلگیرانه بر سر «محمود بن مسلمه» افکنده و او را کشته بود. پیامبر برای اخذ انتقام و ادب کردن سائر یهودیان - که بار دیگر با حکومت اسلامی از در حيله و تزویر و دروغ وارد نشوند - او را به دست برادر مقتول داد، و برادر مقتول، «کنانه» را به انتقام برادر خویش کشت. (34) «کنانه» آخرین فردی بود که به جرم ترور یک سردار بزرگ به قتل رسید.

غنائم جنگی تقسیم می شود: پس از گشودن دژهای دشمن و خلع سلاح عمومی و گردآوری غنائم، پیامبر دستور داد که همه غنائم در نقطه خاصی جمع آوری شود. یک نفر به دستور پیامبر در میان سربازان اسلام ندا داد که: هر فرد مسلمانی لازم است هر چه از غنائم به دست آورده - حتی نخ و سوزن را - به بیت المال بازگرداند، زیرا خیانت مایه ننگ است و روز رستاخیز آتش بر جانش می شود. (35)

پیشوایان حقیقی اسلام در مساله امانت فوق العاده سختگیری نموده، حتی بازگردانیدن امانت را یکی از علائم ایمان دانسته و خیانت را از علائم نفاق شمرده اند. (36) از این جهت، روزی که از میان باقیمانده اموال یک سرباز، اموال دزدی به دست آمد، پیامبر بر جنازه او نماز نخواند. تفصیل جریان چنین است: روز حرکت از سرزمین خیبر، ناگهان بر غلامی که مامور بستن کجاوه های پیامبر بود، تیری اصابت کرد و همان دم جان سپرد. ماموران به جستجو پرداختند، تحقیقات آنها به جائی نرسید، همگی گفتند: بهشت بر او گوارا باشد. ولی پیامبر فرمود: من با شما در این جریان هم عقیده نیستم، زیرا عبائی که بر تن او است از غنائم است و او آن را به خیانت برده و روز رستاخیز به صورت آتش او را احاطه خواهد کرد. در این لحظه یک نفر از یاران پیامبر گفت من دو بند کفش از غنائم بدون اجازه برداشته ام، پیامبر فرمود: آن را برگردان وگرنه روز رستاخیز به صورت آتش در پای تو قرار می گیرد. (37)

این رویداد نیز، غرض ورزی گروهی از خاورشناسان را آشکار می سازد، زیرا آنان نبردهای اسلام را غارتگری قلمداد نموده و از اهداف معنوی آن چشم پوشیده اند، و حال آنکه چنین نظم و انضباطی در یک ملت غارتگر و یغماگر قابل تصور نیست. رهبر یک ملت یغماگر، هرگز نمی تواند رد امانت را نشانه ایمان بشمارد، و آنچنان سربازان خود را تربیت کند که آن را از بردن یک بند کفش از بیت المال باز دارد.

کاروانی از سرزمین خاطره ها

پیش از آنکه پیامبر عازم خیبر شود، «عمرو بن امیه» را به دربار نجاشی فرستاده بود. هدف از اعزام سفیر به دربار حبشه این بود که پیام پیامبر را به شاه حبشه برساند و از او بخواهد که وسائل حرکت کلیه مسلمانان مقیم

حبشه را فراهم آورد. نجاشی دو کشتی برای حرکت آنها ترتیب داد و کشتی مهاجران در سواحل نزدیک مدینه لنگر انداخت. مسلمانان مهاجر آگاه شدند که پیامبر رهسپار سرزمین خیبر شده، آنان نیز بی درنگ به سرزمین خیبر آمدند. مسافران حبشه موقعی رسیدند که مسلمانان تمام دژها را فتح کرده بودند. پیامبر اکرم 16 گام به استقبال جعفر بن ابیطالب رفت و پیشانی او را بوسید و فرمود نمی دانم به کدام بیشتر خوشحال شوم، از اینکه پس از سالیان درازی، موفق به ملاقات شما شده ام، یا از اینکه خداوند به وسیله برادر تو علی (علیه السلام) دژهای یهود را به روی ما گشود. (38) سپس فرمود: می خواهم امروز به تو چیزی را هدیه کنم. مردم تصور کردند که این هدیه از قماش هدایای مردم مادی است، یعنی طلا و نقره است. ناگهان پیامبر سکوت خود را در هم شکست و نماز مخصوصی را که بعدها به نام نماز جعفر طیار معروف گردید، تعلیم جعفر نمود. (39) آمار تلفات: تلفات مسلمانان در این نبرد از 20 نفر تجاوز ننمود، ولی تلفات یهودیان زیادتر بود و اسامی 93 نفر از آنها در تاریخ ضبط شده است. (40)

گذشت در هنگام پیروزی

مردان الهی و جوانمردان بزرگ جهان، به هنگام فتح و پیروزی، با دشمن ناتوان و رنجور، با کمال لطف و محبت معامله می نمایند. اغماض و گذشت آنان بر سر دشمن، سایه می افکند و از لحظه ای که دشمن تسلیم می شود، از در عطوفت وارد شده، انتقام جوئی و کینه توزی را کنار می گذارند. پیشوای بزرگ مسلمانان پس از فتح خیبر، بالهای عطوفت خود را بر سر مردم خیبر گشود، (مردمی که با صرف هزینه های زیاد، اعراب بت پرست را بر ضد او شورانیده و مدینه را مورد تهاجم و در آستانه سقوط قرار داده بودند) و تقاضای یهودیان خیبر را، مبنی بر اینکه آنان در سرزمین خیبر سکنی گزینند، و اراضی و نخلهای خیبر در اختیار آنها باشد و نیمی از درآمد را به مسلمانان بپردازند، پذیرفت. (41) حتی به نقل ابن هشام (42)، مطلب یاد شده را خود پیامبر پیشنهاد کرد، و دست یهود را در امور کشاورزی و غرس نهال و پرورش درختان باز گذارد. پیامبر می توانست خون همه آنها را بریزد و یا آنان را از سرزمین خیبر براند، و یا مجبورشان سازد که آئین اسلام را بپذیرند. اما بر خلاف پندار یک شت خاورشناس مغرض و سربازان علمی استعمار، که تصور می کنند: «آئین اسلام، آئین زور و شمشیر است، و مسلمانان به زور سر نیزه ملل مغلوب را وادار کردند که آئین اسلام را بپذیرند»، هرگز چنین کاری نکرد، بلکه آنان را در اقامه شعائر دینی خود و اصول و فروع مذهب خویش آزاد گذارد. اگر پیامبر با یهود خیبر نبرد کرد، از این نظر بود که: خیبر و ساکنان آن، کانون خطری برای اسلام و آئین توحید بودند، و پیوسته با مشرکان در براندازی حکومت نوپنیا اسلام همکاری می کردند. روی این نظر، پیامبر ناچار بود با آنها نبرد کند و همه آنها را خلع سلاح نماید، تا زیر حکومت اسلامی، با کمال آزادی به امور کشاورزی و اقامه شعائر مذهبی خود بپردازند. در غیر این صورت، زندگی برای مسلمانان مشکل بود، و پیشرفت آئین اسلام متوقف می گردید.

اگر از یهودیان جزیه گرفت، برای این بود که آنان از امنیت حکومت اسلامی بهره مند بودند و حفظ جان و مال آنها برای مسلمانان لازم بود. و طبق محاسبات دقیق، مقدار مالیاتی که هر مسلمان موظف بود، به حکومت اسلامی

بپردازد، بیشتر از جزیه ای بود که دولت اسلام از ملت های یهود و نصاری می گرفت. مسلمانان باید خمس و زکات بدهند و گاهی از اصل اموال خود نیازمندیهای دولت اسلامی را برطرف سازند و در برابر آن یهود و مسیحیانی که زیر لوای اسلام زندگی می کنند، و از حقوق فردی و اجتماعی بهره مند می شوند، باید در برابر این حقوق مانند سائر مسلمانان مبلغی تحت عنوان جزیه بپردازند، و حساب «جزیه» اسلامی از «باج گرفتن» جدا است. نماینده ای که هر سال از طرف پیامبر برای ارزیابی محصول خیبر و تنصیف آن معین می شد، فردی ارزنده و دادگر بود، که عدالت و دادگستری او مورد اعجاب یهود قرار می گرفت. این شخص، «عبد الله رواحه» بود که بعدها در جنگ «موته» کشته شد. او سهمیه مسلمانان را از محصول خیبر تخمین می زد. و گاهی یهود تصور می کردند که او در حدس خود اشتباه کرده و زیاد تخمین زده است. او در پاسخ آنها می گفت: من حاضرم قیمت تعیین شده را به شما بپردازم، و باقیمانده، مال مسلمانان باشد.

یهود در برابر این دادگری می گفتند: «بهذا قامت السموات و الارض»: در سایه اینگونه عدل و داد، آسمانها و زمین استوار گردیده است. (43)

در اثناء گردآوری غنائم جنگ، قطعه ای از تورات به دست مسلمانان افتاد. یهودیان از پیامبر درخواست نمودند که آن قطعه را به خود آنها بازگرداند. پیامبر به مسؤل بیت المال دستور داد که آن را رد کند.

رفتار لجوجانه یهود

در برابر این عواطف سرشار، یهود از خودسری و خیانت خود دست برنداشته و در کمین پیامبر و یاران او نشسته و نقشه هائی می کشیدند. اینک به دو نمونه از رفتار یهود اشاره می نمائیم:

1- گروهی، زن یکی از اشراف یهود را به نام «زینب» فریب دادند که پیامبر را از طریق غذا مسموم سازد. نقشه وی از این قرار بود که آن زن، کسی را خدمت یکی از یاران پیامبر فرستاد و از او پرسید که پیامبر اسلام کدام عضو از گوسفند را دوست می دارد. او در پاسخ گفت: ذراع گوسفند مطبوعترین عضو برای او است. زینب، گوسفندی را بریان کرد و آن را مسموم ساخت، و بیش از همه در ذراع آن سم داخل نمود و بعنوان هدیه خدمت پیامبر فرستاد. پیامبر نخستین لقمه ای را که به دهان خود گذارد، احساس کرد که مسموم است. فوراً آن را از دهان درآورد، ولی هم غذای او، «بشر بن براء معرور» که از روی غفلت چند لقمه از آن خورده بود، پس از مدتی بر اثر سم درگذشت. پیامبر دستور داد که زینب را احضار کنند. سپس به او گفت: چرا چنین جفائی را بر من روا داشتی؟! وی در پاسخ به عذر کودکانه ای متمسک شد و گفت تو اوضاع قبیله ما را بر هم زدی، من با خود فکر کردم که اگر فرمانروا باشی، با خوردن این سم از بین خواهی رفت، و اگر پیامبر خدا باشی قطعاً از آن اطلاع یافته و از خوردن آن خودداری خواهی نمود. پیامبر از سر تقصیر او درگذشت، و گروهی را که او را به این کار وادار کرده بودند تعقیب ننمود. بدون شک اگر چنین حادثه ای برای غیر پیامبر از فرمانروایان دیگر رخ داده بود، زمین را با خون آنان رنگین می ساختند و دسته ای را به حبسهای طولانی محکوم می نمودند. (44) این سوء قصد، که از طرف یک زن یهودی صورت گرفت، بسیاری از یاران پیامبر را نسبت به «صفیه» یهودی که در شمار زنان پیامبر درآمده بود، بدگمان ساخت. آنان چنین می پنداشتند که وی ممکن است شبانه به جان پیامبر آسیب برساند. از اینرو، ابو

ایوب انصاری در خیبر و اثناء راه، حفاظت خیمه پیامبر را بر عهده داشت، و خود پیامبر از این دلسوزی آگاه نبود. بامدادان، که پیامبر از خیمه بیرون آمد، دید، ابو ایوب با شمشیر کشیده دور خیمه قدم می زند. علت را پرسید او گفت هنوز آثار عصبیت و کفر از دل این زن (صفیه) که اکنون در شمار همسران شما است، بیرون نرفته و از سوء قصد او مطمئن نبودم. از این جهت، شب را تا به صبح گرد این خیمه قدم می زدم که جان شما را حفاظت نمایم. پیامبر از عواطف دوست دیرینه خود خوشحال شد و در حق وی دعا کرد. (45)

2- نمونه دیگر از جفا و ستم یهود، در برابر محبت‌های بزرگ پیامبر اینست که: در یکی از سالها «عبد الله بن سهل»، از طرف پیامبر ماموریت یافت که محصول خیبر را به مدینه انتقال دهد. او موقعی که انجام وظیفه می کرد، مورد حمله دسته ناشناسی از یهود قرار گرفت. در این حمله، او از ناحیه گردن سخت آسیب دید، و با گردن شکسته به روی زمین افتاد و جان سپرد. دسته مهاجم جسد او را در میان چشمه ای افکندند، سران قوم یهود عده ای را خدمت پیامبر فرستادند و او را از مرگ مرموز نماینده اش آگاه ساختند. برادر مقتول «عبد الرحمن بن سهل»، با پسر عموهای خود خدمت پیامبر رسیدند، و جریان را به عرض وی رسانیدند. برادر مقتول خواست آغاز به سخن کند. از آنجا که سن او از سائر حضار کمتر بود، پیامبر به یکی از دستورات اجتماعی اسلام اشاره کرد و فرمود: کبر کبر یعنی اجازه بده افراد بزرگتر از شما سخن بگویند. سرانجام پیامبر فرمود: اگر قاتل «عبد الله» را می شناسید و می توانید سوگند یاد کنید که او قاتل است، من او را گرفته در اختیار شما می گذارم، آنان از در تقوی و پرهیزگاری وارد شده و در حال خشم حقیقت را زیر پا نهاده‌اند، و گفتند: ما هرگز قاتل را نمی شناسیم. پیامبر فرمود: حاضرید ملت یهود سوگند یاد کنند که ما هرگز او را نکشته ایم، و قاتل او را نمی شناسیم تا در سایه این قسم، ذمه آنان از خون عبد الله بری شود؟ آنان گفتند عهد و پیمان و قسم ملت یهود، پیش ما اعتبار ندارد. پیامبر در این صورت دستور داد نامه ای به سران یهود نوشته شود که جسد کشته مسلمانی در سرزمین شما پیدا شده است، باید دیه آن را بپردازید. آنان در پاسخ نامه پیامبر سوگند یاد کردند که هرگز دست ما به خون وی آلوده نیست و از قاتل وی نیز اطلاع نداریم. پیامبر دید کار به بن بست رسیده، برای اینکه خونریزی مجدد راه نیافتد، خود شخصا دیه عبد الله را پرداخت. (46) و بار دیگر از این راه به ملت یهود اعلام نمود، که او یک مرد ماجراجو و جنگجو نیست. اگر او سیاستمداری معمولی بود، جریان «عبد الله» را دستاویز خویش قرار داده و به زندگی گروهی از آنان خاتمه می داد. و - همانطوری که قرآن معرفی می نماید - پیامبر رحمت و مظهر لطف خدا است، تا مجبور نشود و کارد به استخوان نرسد، دست به قبضه شمشیر نمی برد. (47)

دروغ مصلحت آمیز

بازرگانی به نام «حجاج بن علاط»، در سرزمین خیبر حاضر بود، که با مردم مکه داد و ستد داشت. عظمت چشمگیر اسلام و رفتار عطوفانه پیامبر با این ملت لجوج، قلب او را روشن ساخت. از اینرو، خدمت پیامبر رسید و اسلام آورد. سپس برای گردآوری مطالبات خود از مردم مکه، نقشه زیرکانه ای کشید. او از دروازه مکه وارد شد، دید سران قریش در انتظار خبرند، و از جریان خیبر سخت نگران می باشند. همگی دور شتر او را گرفته، و با بی صبری هر چه تمامتر از اوضاع «محمد» سؤال می کردند. او در پاسخ آنها گفت: «محمد» شکستی خورد که مانند

آن را نشنیده اید و یاران او کشته و یا دستگیر شدند، و خود او دستگیر شده و سران یهود تصمیم دارند که او را به مکه آورند و در برابر دیدگان قریش اعدام نمایند. این گزارش دروغ آنچنان آنها را خوش حال ساخت، که از فرط سرور در پوست نمی گنجیدند. سپس رو به مردم کرد و گفت: در برابر این بشارت خواهش می کنم هر چه زودتر مطالبات مرا بدهید تا من، پیش از سوداگران دیگر به سرزمین خیبر روم، و اسیران را خریداری کنم. مردم فریب خورده که دست از پا نمی شناختند، در مدت کمی تمام مطالبات او را پرداختند.

انتشار این خبر «عباس»، عموی پیامبر را ناراحت ساخت. او خواست با «حجاج» ملاقات کند. اما وی با اشاره چشم و ابرو، به عباس رسانید که حقیقت را بعدا به او خواهد گفت. حجاج در آخرین لحظات حرکت، با عموی پیامبر مخفیانه ملاقات کرد و گفت من اسلام آورده ام و این نقشه برای این بود که طلبهای خود را گرد آورم، و خبر صحیح اینست که:

روزی که من از خیبر حرکت کردم، تمام دژهای خیبر به دست مسلمانان افتاده بود، و «صفیه» دختر پیشوای آنها، حی بن اخطب اسیر گردید، و در ردیف زنان پیامبر قرار گرفت و این مطلب را سه روز پس از حرکت من انتشار دده. سه روز بعد، عباس بهترین لباس خود را پوشید، و با گرانترین عطرها خود را خوشبو ساخت، و عصا به دست گرفته وارد مسجد شد، و شروع به طواف کعبه نمود. قریش از تظاهر عباس به فرح و سرور در تعجب فرو ماندند، زیرا در برابر این مصیبت بزرگی که به برادرزاده اش وارد آمده، باید لباس عزا بر تن کند. او تعجب آنان را با گفتار زیر از بین برده گفت: گزارشی که «حجاج» به شما داد، نقشه زیرکانه ای بود که مطالبات خود را از شما وصول کند. او اسلام آورده و موقعی از خیبر حرکت نموده بود، که بزرگترین پیروزی نصیب «محمد» شده و یهودیان خلع سلاح شده، گروهی از آنها کشته و دسته ای اسیر گردیده بودند. سران قریش از شنیدن این خبر بیش از حد ملول گشتند و چیزی نگذشت که خبر فتح و پیروزی مسلمانان به گوش آنان رسید. (48)

پی نوشت ها:

1. «سیره حلبی»، ج 3/36، «تاریخ یعقوبی»، ج 2/46.
2. و الله لو لا الله ما اهتدینا و لا تصدقنا و لا صلینا انا اذا قوم بغوا علینا و ان اراد وافتنة ابینا فانزلن سکینة علینا و ثبت الاقدام ان لاقینا
3. «سیره ابن هشام»، ج 2/330.
4. «امالی طوسی» 164- ابن هشام در سیره خود ج 2/328. تاریخ حرکت سربازان اسلام را ماه محرم و ابن سعد در طبقات ج 2/77، تاریخ آنرا جمادی الاولی سال هفتم می دانند. و چون اعزام سفیران در ماه محرم همان سال انجام گرفت، از این جهت نظریه دوم استوارتر به نظر می رسد. بخصوص که مهاجران حبشه پس از نامه پیامبر به «نجاشی» به وسیله «عمرو بن امیه»، در خیبر به پیامبر رسیدند. زیرا مدت زمانی لازم است که سفیر پیامبر از مدینه به حبشه برود و از آنجا همراه مهاجران به مدینه و خیبر بازگردد. و چون حرکت سفیران در ماه محرم بود، طبعا، باید نبرد خیبریان در ماههای بعد انجام گرفته باشد.
5. اللهم رب السموات و ما اظللن و رب الارضین و ما اقللن... نسالک خیر هذه القرية و خیر اهلها و خیر ما فیها، و نعوذ بک من شرها و شر اهلها و شر ما فیها - «کامل»، ج 2/147.
6. «سیره حلبی»، ج 3/38.
7. «سیره حلبی»، ج 3/39.
8. «اسد الغابه»، ج 4/334.
9. «سیره حلبی»، ج 3/40.
10. «سیره ابن هشام»، ج 3/342.

11. «سیره ابن هشام»، ج. 3/345.
12. «سیره ابن هشام»، ج. 3/346 و 350.
13. «تاریخ طبری»، ج. 2/300.
14. «مجمع البیان»، ج. 9/120، «سیره حلبی»، ج. 2/43، «ج. 2/43»، «سیره ابن هشام»، ج. 3/349.
15. مورخ بزرگ اسلام، ابن ابی الحدید از سرگذشت فرار این دو سردار، سخت متاثر گشته و در قصیده معروف خود چنین می گوید:
و ما انس لا انس للذین تقدما و فرهما و الفر، قد علما
خوب اگر همه چیز را فراموش کنم که هرگز سرگذشت این دو سردار را فراموش نخواهم کرد، زیرا آنان شمشیر به دست گرفته و به سوی دشمن رفتند و با اینکه می دانستند فرار از جهاد حرام است، پشت به دشمن کرده فرار نمودند.
و للرایة العظمی و قد ذهبابها ملابس ذل فوقها، و جلابیب
آنها پرچم بزرگ را به سوی دشمن بردند، ولی در عالم معنی پرده هائی از ذلت و خواری آن را پوشانیده بود.
یشلهما من آل موسی شمر دل طویل نجاد السیف، اجید یعوب
یک جوان تندرو از فرزندان موسی آنان را طرد می کرد، جوان بلندبالا که بر اسب تندرو سوار بود.
16. هنگامی که علی در خیمه سخن فوق را از پیامبر شنید، با دلی پر از شوق چنین گفت: اللهم لا معطى لما منعت و لا مانع لما اعطیت - «سیره حلبی»، ج. 3/41.
17. عبارت تاریخ طبری در این بحث چنین است: فتناول ابو بکر و عمر.
18. «بحار»، ج. 21/28.
19. «صحیح مسلم»، ج. 5/195، «صحیح بخاری»، ج. 5/22 و 23.
20. ابن هشام، در سیره خود، رجز «مرحب» را به گونه دیگر نقل کرده است.
21. «تاریخ طبری»، ج. 2/94، «سیره ابن هشام»، ج. 3/349.
22. ج. 2/46.
23. «ارشاد»./ 59.
24. «بحار»، ج. 21/21.
25. «سیره ابن هشام»، ج. 3/348.
26. «سیره ابن هشام»، ج. 2/65.
27. «سیره حلبی»، ج. 3/44.
28. «سیره ابن هشام»، ج. 3/349.
29. «صحیح مسلم»، ج. 7/120.
30. «سیره حلبی»، ج. 3/41.
31. همان مدرک./ 47.
32. «خصال»، ج. 2/16.
33. «تاریخ طبری»، ج. 3/302.
34. «سیره ابن هشام»، ج. 3/337، «بحار»، ج. 21/33.
35. ردوا الخياط و المخيط فان الغلول عار و شئار و نار يوم القيامة.
36. «وسائل الشیعة»، باب جهاد نفس، حدیث 4.
37. «سیره ابن هشام»، ج. 3/339.
38. بایهما اشد سرورا؟ بقدومک یا جعفر ام بفتح الله علی ید اخیک خیبر.
39. «خصال»، ج. 2/86، «فروع کافی»، ج. 1/129.
40. «بحار»، ج. 21/32.

41. «سیره ابن هشام»، ج 1/337.

42. همان مدرک/356.

43. «سیره ابن هشام»، ج 2/354، «فروع کافی»، ج 1/405.

44. معروف اینست که پیامبر در کسالت وفات خود می فرمود: این بیماری از آثار غذای مسمومی است که آن زن یهودی پس از فتح برای من آورد. اگرچه پیامبر اولین لقمه را بیرون انداخت، ولی آن زهر خطرناک با آب دهان پیامبر کمی مخلوط شد و روی دستگاههای بدن آن حضرت اثر خود را گذارد.

45. «سیره ابن هشام»، ج 2/339-340، «بحار»، ج 21/6.

46. «سیره ابن هشام»، ج 3/369-370.

47. تجاوز یهود منحصر به اینها نبود. آنان، گاهگاهی با نقشه های مختلفی به مسلمانان آسیب می رساندند، اینکه در دوران خلافت عمر، فرزند او عبد الله که با گروهی برای بستن قرارداد به خیبر رفته بود، از ناحیه یهود آسیب دید. خلیفه وقت از جریان آگاه گردید، و در فکر چاره برآمد. سپس به استناد حدیثی که بعضی از پیامبر نقل کرده بودند، به اصحاب پیامبر گفت: هر کسی طلبی از مردم خیبر دارد، بگیرد، زیرا من دستور خواهم داد، که آنان این سرزمین را ترک گویند. چیزی نگذشت که یهود خیبر به جرم تجاوزهای مکرر از خیبر رانده شده و شبه جزیره را ترک گفتند.

48. «بحار»، ج 21/34.

بر گرفته شده از کتاب فروغ ابدیت، آیت الله جعفر سبحانی